

پست مدرنیسم و تاثیر نیهیلیسم بر آن

دکتر فیاض زاهد^۱

چکیده

اندیشه پست مدرن یکی از آخرین رهیافتهای فیلسوفان و مورخان در سالهای اخیر است. هرچند دوران آن به نظر برخی متفکران به پایان رسیده و عصر نگره های جدیدی آغاز شده است. پست مدرنیته از نقد مدرنیته می آید. هرچند در آغاز شکلی ادبی داشت اما توسط متفکران برجسته فرانسوی از جمله میشل فوکو، لیوتار، بودریار و ریچارد رورتی امریکایی و در سالهای اخیر واتیمو از متفکران ایتالیایی به جهان شناسانده شد. اما این دسته از متفکران خود تحت تاثیر هایدگر و البته نیچه قرار داشتند. هایدگر حلقه وصل این اندیشمندان با نیچه بود. او این امکان را به متفکران غربی داد تا اندیشه های نیچه را بازشناسی و بازخوانی نمایند. طرح فکری او در باره نیهیلیسم به رشد پست مدرنیسم بسیار کمک کرد. آنها در باب مفهوم خداوند، متافیزیک، انسان و تاریخ اصول جدیدی را ارائه کردند. آنها با روایتگریهای مطلق گرایانه مخالفت کردند. تاریخنگاری کلاسیک از نظر آنها محل اتکا نبود و نیاز بود تا داوری و تفسیر نوینی از رویدادها ارائه شود. انسان هم در مرکز این بازداوری قرار می گرفت. تفاسیر افلاطونی و نئو اسکولاستیکی در ادیان مورد عمیقترین نقدها قرار داشت. پست مدرنیسم بر مفاهیمی چون تاریخ استعمار، تاریخ سیاهان، تاریخ زنان، ابدیت انگاری تاریخی و تئوری های خطی خط بطلان کشید. انسان را آزاد فرض کرد و هرگونه فرجام نگری در کارش را ناپسند و غیر عقلانی دانست. البته بر نگرش آنها نیز نقدهای مستحکمی وارد شد. آنها برای اثبات صحت ادعاهای خویش محکوم به رعایت قواعد و اصولی بودند که دنیای مدرن و پیش از مدرن بنیانهای آنرا بنا نهاده بودند.

کلید واژه ها: پست مدرنیسم، مدرنیسم، نیهیلیسم، متافیزیک، تاریخ نگاری، فلسفه تاریخ.

پست مدرنیسم یکی از مهمترین نگره های فکری در اواسط قرن بیستم به این سواست. نافرجامی اندیشه مدرنیته در فراهم آوردن جامعه ای امن و مطلوب و جنگهای ویرانگر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در ۲۰۰ سال گذشته، تردیدهایی را برای صحت نگره مدرن فراهم ساخته است. این حقیقت که هر دورانی در پس دورانی دیگر و به زبان ساده تر از دل پایان مرحله پیشین آغاز می شود، ما را با دیالکتیکی روبرو می نماید که ناچاریم پایان مدرنیته را شهادت دهیم. اما انکار مدرنیته، رسالت پست مدرنیسم نیست، چرا که اندیشه پست مدرن هرچند در نقد آن آمده، ولی قصد انکار آنرا ندارد. در حقیقت این خوش خیالی است که تصور نماییم گذار از مدرنیسم به فرامدرنیسم، نیاز ما به درک این دوره مهم تاریخی را مرتفع ساخته است؛ به سان رندانی که از راه نرسیده می خواهند بر صدر نشینند! این امر یادآور آن جمله زیباست که می گوید اگر منکر فلسفه نیز هستی، باید فلسفه بخوانی! پست مدرنیسم خود اندیشه ای مدرن است. لذا بدون درک درست و روشن از مدرنیته امکان بروز نمی یافت. با این همه می توان پست مدرنیته را هجویه یا ردیه ای بر تفکر مدرن دانست. آنجا که در تلاش است با نگرشی نیهیلیستی همه رهیافتهای انسان غربی را در باب انسان، خداوند، تاریخ، فلسفه، متافیزیک و حتی تاریخنگاری مورد چالش قرار دهد. بدیهی است این نقدها بر مدرنیته است و نمی تواند فرآیند انکاری داشته باشد. اشتباهی که برخی از منتقدان مدرنیته در جهان غیرغربی به نادرستی به آن دلخوش کرده اند.

پست مدرنیسم

اصطلاح پست مدرنیسم اولین بار در سال ۱۹۳۹ توسط آرنولد توین بی به کار رفت. این اصطلاح بعدها در دهه ۱۹۶۰ در نیویورک توسط هنرمندان و منتقدان به کار گرفته شد. سپس نظریه پردازان اروپایی بودند که در دهه ۱۹۷۰ واژه مزبور را به کار بردند؛ هرچند جان آر گیبینز، استفاده از این اصطلاح را به سال ۱۹۳۴ از سوی فدریکو ونیس^۲ به عنوان مفهومی ضد امپریالیستی در اشعار اسپانیولینسبت داده است. (گیبینز، ۱۳۸۱، ۲۵). جان مک گوآن در مقاله ای به سال ۱۹۹۱ مفاهیمی چون پسا ساختارگرایی^۳، نئومارکسیسم، نئو عملگرایی^۴ و پست مدرن را حاصل اندیشه های کانت، هگل، مارکس و البته نیچه می داند. (Best, ۱۹۹۷: ۱) البته نباید از یاد برد که همانگونه که گردا لرنر^۵ یادآور می شود تفکر اروپایی هرچند مدیون این متفکران است، اما هیچگاه در آن سطح

^۲ - منتقد ادبی اسپانیایی.

^۳ - Poststructuralism.

^۴ - Newpragmatism.

^۵ - Gerda Lerner.

باقی نماند و نگره های خود را مبتنی بر روند زمان تغییر و تداوم داد. (Lerner, ۱۹۹۷: ۱۲۲) وی تاریخ نگاری ارزشی را آنگونه که ما به صورت کلاسیک با آن در تماسیم ناشی از ارزشهای مسلط هر دوره و البته مبتنی بر قدرت فائده می داند. مثلاً برای قرنهای غرب این ارزشها از مسیحیت، آنگاه از ناسیونالیسم و سپس مارکسیسم و سرانجام پست مدرنیته آمده است. در سالهای اخیر مباحث قاره ای مهمی در باره تاریخ مدرن و پست مدرن مطرح شده که خود به بخشی از فلسفه تاریخ بدل شده است. فیلسوفانی چون فوکو^۶ و لیوتارد^۷ دوران مدرن را از روشنگری و رمانتیسم تا دوران حاضر بسط داده اند. با این خصیصه عمومی که از آن با نام روایت بزرگ یاد شده و آنها مهمترین خصیصه این دوره را نقد دائمی این کلی گرای در تاریخ دانسته اند. (Audi, ۱۹۹۷: ۶۷۳). دهه هفتاد، دهه هم آغوشی پست مدرنیسم و متفکران فرانسه از جمله دریدا، فوکو، بودریار، لیوتار و نفوذ آن در حوزه های مختلف هنر، فرهنگ، رمان و البته فلسفه بود. (Best, ۱۹۹۷: ۵) در آغاز دهه هشتاد پست مدرنیسم به آمریکا گسترش یافت. ریچارد رورتی به یکی از نمادهای اصلی این اندیشه در آن سرزمین بدل شد. (Dnevnik, ۱۹۹۶: ۸). ژان فرانسوا لیوتار^۸ در اثر مشهور خود "وضعیت پست مدرن"^۹، به اسطوره های قانونمند شده و کلیت یافته عصر مدرن، مانند ایده "روایت بزرگ" حمله کرد. وی هم چنین علم و فلسفه را در تضمین آزادی های انسانی ناکافی دانست، همچنان که معتقد بود چنین علم و فلسفه ای در ایجاد وحدت رویه در یادگیری و ارائه اصول علمی معتبر، کلی و جهانی، نارسا است. نکاتی که لیوتار به آن اشاره کرد، برخی از مؤلفه ها و ویژگی های پست مدرنیسم است. اصولاً نظریه پست مدرن با انتقاد نسبت به علم کل نگر و با رد بنیادگرایی جهان شمول، هم آغوش است (Best, ۱۹۹۷: ۱). واژه پست مدرن در دهه های اخیر به طور فزاینده ایبه مفهوم فراگیر خود، به پایان دوران شکوفایی مدرنیسم و افول این دوران پس از اوج ظهور مدرنیسم در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه هم چنین، به جنبش روشنفکری دوران معاصر نظر دارد؛ با وجود این، واژه مزبور از طرفی در فرهنگ معاصر غربی نوعی تردید و سردرگمی مفهومی را در اغلب نوشته ها و برداشت های فلسفی مشکل ایجاد کرده و از جانب طرف دیگر، اندیشه های ساده انگارانه را القا می کند. بدین ترتیب، تلاش برای ارائه یک تعریف روشن از واژه فوق، چه بسا بی اثر و بی ثمر به نظر آید. (ساراپ، ۱۳۸۲، ۱۷۵-۱۷۶)

پندار عده ای از اندیشمندان این است که پست مدرنیسم حرکتی به سوی یک عصر فراصنعتی است؛ لیکن ابهام های زیادی وجود دارد... آیا پست مدرنیسم را باید بخشی از مدرنیته دانست؟ آیا پست مدرنیته یک تداوم است

^۶- Values of those in power.

^۷- Michel Foucault.

^۸- Grand Narrative.

^۹- Jean-François Lyotard فیلسوف فرانسوی، جامعه شناس و نظریه پرداز ادبی.

^{۱۰}- The Post Modern Condition.

یا یک گسست رادیکال؟ آیا پسامدرنیته یک تحول اساسی است یا حاکی از یک مشرب خاص. (همان، ۱۷۷) برخی از نویسندگان همواره به هنگام تأکید و یا گفتگو در باب پسامدرنیسم آنرا در برابر مدرنیسم نهاده اند، اما این واقعیت که پسامدرنیسم از ورای مدرنیته معنا یافته و با انکار آن نمی تواند محل اتکایی داشته باشد، باور و اندیشه نویسندگان مذکور را به چالش می کشد.

اندیشه های پست مدرنیسم، جنبه ایده آلیستی بسیار قوی دارند. برخی نیز بر این باورند که بین ظهور پست-مدرنیسم و رماتیسم قرن ۱۸ ارتباطی وجود دارد؛ از این رو، به سختی می توان زمینه خاصی را برای تکوین و تدوین فلسفه پست مدرنیسم در نظر گرفت. در اندیشه نظریه پردازان پست مدرن، تمامی پدیده ها و زمینه ها می توانند بستر مناسبی برای طرح افکار پست مدرنی قرار گیرند (چنکینز، ۱۳۸۷، ۱۶۸) شاید به این دلیل، پست مدرنیسم می رود تا آثار حضور خود را در تمام زمینه های فرهنگ، معماری، زیست شناسی، جغرافیا، تاریخ، حقوق، ادبیات، سیاست و فلسفه برجای گذارد. در هر صورت، معماران فلسفه پست مدرن مایلند ایده های فلسفی و ایدئولوژیک خود را در مواردی همچون اقتصاد، اخلاقیات و متافیزیک، کلام، روش شناسی و تعلیم و تربیت و سیستم ارتباطات، جاری و ساری ببینند. (Best, ۱۹۹۷: ۱۳)

به عنوان نمونه می توان به آرائی فوکو در این باره نظر انداخت. او با الهام از پست مدرنیته، نقد دائمی خود را بر موضوعاتی چون خانواده، روابط جنسی، نظم اجتماعی، آموزش، زندان، قانون و دولت روا داشت. تحلیل او در باره دیوانگی و روان پریشی، سکس، علوم انسانی، زندان و مجازات در این حوزه بخش مهم نگره پست مدرن را تشکیل می دهد. (Ibid: ۶۵) فوکو برای نیل به این طرز تلقی خود سیر قابل تحلیلی را پشت سر نهاده بود. او در کتاب "نظم چیزها"^{۱۱} به روشی به نام "روش تحقیقی باستانشناسانه"^{۱۲} توجه کرد. وی رویداد را نظم دهنده ادراکات انسانی در فهم قضایای دانست (Burns, ۲۰۰۰: ۳۰۳). وی باستانشناسی را در تحلیل رویدادها دارای اهمیت می دانست. هر چند وی علاقه خود را به تمامی فرآیندهای حافظه نیز نشان داده بود. او تحت تاثیر نیچه به نوعی ادراک رادیکال انقطاع پذیر در فرآیند تحلیل تاریخ دست می یابد که آن را به سوی نوعی ویرانگری هدف گرا سوق می دهد. جالب آن است که در سال ۱۹۷۰ به تدریج بیشتر از گذشته تحت تاثیر افکار نیچه قرار گرفت. (Ibid: ۳۰۴) او در این سالها از مفهوم باستانشناسی بهسوی مفهوم نسب شناسی یا دودمان شناسی^{۱۳} نیچه تمایل پیدا کرد.

فوکو هر چند در سالهای آتی کار خود، از اصطلاح دیگری به نام "پیچیدگی"^{۱۴} استفاده نمود. او در سالهای پایانی عمرش از مفهوم "ناپیوستگی"^{۱۵} بیشتر بهره برد. مفهومی که از آن در کتاب "باستانشناسی

^{۱۱} - The order of Things.

^{۱۲} - Archaeological research method.

^{۱۳} - Genealogy.

^{۱۴} - Problematization.

دانش^{۱۶} استفاده کرده است (Burns, ۲۰۰۰:۳۰۴). و در کتاب دیگرش با عنوان "تاریخ دیوانگی"^{۱۷} نیز یافت می شود. (Skirbekk, ۲۰۰۷: ۴۶۴)

با وجود آرا متفکرانی چون فوکو، لیوتار و دریدا، هنوز نمی توان یک جهت روشن با اصول و مواضع تبیین یافته از فلسفه پست مدرن ارائه کرد؛ البته نظریات فلسفی دوره پست مدرن مدعی است که می تواند بسیاری از جوانب حیاتی مردم مغرب زمین را تحت پوشش ایدئولوژیک و فلسفی خود قرار دهد. در مجموع، خواه پست مدرنیسم را تداوم مدرنیسم و بخشی از آن بدانیم و خواه آن را فلسفه ای نو و متفاوت از مدرنیسم ارزیابی کنیم، پست مدرنیسم در مقایسه با مدرنیسم به عنوان انقلابی در محتوا و تحولی بر دیدگاه و شیوه تفکر و زندگی، بر آن است تا سطوح جامع تر و وسیع تری از فرهنگ را شامل شود.

تاکنون میان مفسران جدال گسترده ای بر سر تبیین و تعریف دقیق پست مدرنیسم در جریان بوده است. وستر^{۱۸}، یکی از تحلیل گران پست مدرنیسم در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از پست-مدرنیسم اشاره کرده: صورت اول، به تعریف و بیانی مرتبط است که پست مدرنیسم را مبتنی بر مدرنیسم و نشأت گرفته از آن می شناسد و صورت دوم، به تعریف و بیانی مربوط است که پست مدرنیسم را مقابل مدرنیسم و نافی و طردکننده آن می داند. لیوتار، طرفدار نظریه دوم و جیمسن^{۱۹}، طرفدار نظریه اول است. برداشت دیگری از پست مدرنیسم حکایت از طرز تفکری معتدل تر دارد. بر اساس این تعریف، پست مدرنیسم نه جنبه ویرانگری و طردکنندگی دارد و نه جنبه تکاملی و تثبیت کنندگی. در این صورت پست مدرنیسم را باید به نوعی احیاگر مدرنیسم تلقی کرد. زیگمونت باومن^{۲۰} را می توان نماینده این تعریف دانست. وی در مفهوم شناسی *post modern*، پیشوند *post* را به مفهوم تقویمی و زمانی مورد استفاده قرار نداده، یعنی به تعبیری *post* بعد زمانی را نمی رساند. در نگاه باومن، پست مدرنیسم به این معنی نیست که از جنبه زمانی در لحظه ای که بتوان آن را لحظه فنا و پایان پذیری مدرنیسم نامید، متولد شده باشد. از آن گذشته، پست مدرنیسم عامل و یا به مفهوم هدم کامل مدرنیسم نیست. این چنین نیست که با موج پست مدرنیسم جریان مدرنیسم رو به افول گراییده و تحقق نظرات و مقاصد مدرنیسم ممکن نباشد. فورناس در خصوص اصطلاحات مدرنیزاسیون^{۲۱}، مدرنیته و مدرنیسم استدلال کرده است که اینها به عنوان روش های مختلف مدرن می توانند با یکدیگر پیوند داشته باشند. (گیبینز، ۱۳۸۱، ۳۰)

^{۱۵} - Discontinuity.

^{۱۶} - archaeological of knowledge.

^{۱۷} - The History of Madness.

^{۱۹} - Jameson.

^{۱۸} - Vester فیلسوف فرانسوی و از تحلیل گران پست مدرنیسم.

^{۲۰} - Zygmunt Bauman جامعه شناس بزرگ لهستانی.

^{۲۱} - Modernization فرایند مدرن سازی.

بدین ترتیب، پست‌مدرنیسم به این مفهوم خواهد بود که تلاش‌های طولانی و برجسته مدرنیته در اثر فشار ناشی از توهمات واهی و بی‌جا، به گمراهی و بیراهه کشانده شده است. مدرنیته با این وضع، بر باد رفتن امیدها و بی‌ثمری تلاش‌ها را به نمایش می‌گذارد. در این صورت هنر پست‌مدرنیسم این است که موجی ایجاد کند و وضعیت پدید آمده را به گونه‌ای دیگر رقم زند. هنوز نمی‌توان از جنبه ساختاری یا شکلی برای پست‌مدرنیسم یک ساختار جدید و متمایز از شکل و صورت مدرنیسم در نظر گرفت؛ بنابراین، عدم شکل‌پذیری تحولات فکری، علمی و فلسفی کار را برای تعیین دورویژه‌ای از تحولات، تحت نام پست‌مدرنیسم مشکل می‌سازد. (ساراپ، ۱۳۸۲، ۱۷۹). لیوتار بر این باور است که پست‌مدرنیسم هرگونه تلاشی را برای ارائه یک توصیف و توضیح جامع و مانع از وضعیت بشری محکوم می‌کند. جست و جوی چنین کلان‌روایتی از حقیقت ناب و فراگیر، در بهترین حالت، تلاشی بی‌حاصل بیش نبوده است؛ زیرا به اعتقاد باومن، این اندیشه‌ها را می‌توان به مثابه کلان‌روایت‌هایی تعریف کرد که بالقوه به تنور بنیادگرایی و خودکامگی می‌دمند و آرمان ترقی چیزی نیست به جز آخرین تلاشی که به منظور یافتن مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و اخلاقی برای یقینی که زمانی از طریق کلیسا تأمین می‌شد، صورت گرفته است. لیوتار بر این اعتقاد بود که باید از کلان‌روایت‌ها اجتناب کرد؛ اما بودریار^{۲۲} نیز نگرش ساده‌انگارانه لیوتار را به نقد می‌کشد. از نظر او: «پست‌مدرنیسم صرفاً عنوانی راحت و آسان برای توصیف عصری از وانمودها و حقایق مجازی است که در آن تشخیص واقعیت از آنچه عرضه می‌شود دیگر امکان ندارد. (فیتز پتریک، ۱۳۸۱، ۳۵۳) بنابراین، پست‌مدرنیسم از نظر شکلی، همان مدرنیسم است که به حیات خود هم چنان ادامه می‌دهد. برای مدرنیسم دو ویژگی را می‌توان در دو زمینه سرعت رشد و بالندگی و پهنه و گستردگی تحولات علمی صنعتی و فکری - فرهنگی در نظر گرفت. ویژگی دیگر مدرنیسم به محتوای تحولات باز می‌گردد. به نظر می‌رسد بتوان همین ویژگی‌ها را با تأکید بیشتری برای شرایطی که از آن به عنوان شرایط پست‌مدرنیسم یاد می‌شود، صادق دانست.

این چنین نیست که با موج پست‌مدرنیسم جریان مدرنیسم رو به افول گراییده و تحقق نقطه نظرات و مقاصد مدرنیسم ممکن نباشد. بدین ترتیب، پست‌مدرنیسم به این مفهوم خواهد بود که تلاش‌های طولانی و برجسته مدرنیته در اثر فشار ناشی از توهمات واهی و بی‌جا، به گمراهی و بیراهه کشانده شده باشد. (Uduigwomen, ۲۰۰۵: ۴)

آنچه در اندیشه پست‌مدرن مطرح است، این است که باید از عقل‌ها، بینش‌ها و اندیشه‌های متکثر سخن به میان آورد. بر این اساس، در نگاه پست‌مدرن، توجه انسان از کلی‌گرایی و کلی‌سازی به نوعی دموکراسی باز و تکثرگرایانه منعطف می‌شود. در فلسفه پست‌مدرن به جای تأکید بر هویت منسجم فرد و اجتماع بر دگرگونی

^{۲۲} - Jean Baudrillard (۱۹۲۹-۲۰۰۷) جامعه‌شناس، فیلسوف، عکاس و نظریه پرداز پست‌مدرنیته و پسا ساختارگرایی می‌باشد.

و بی‌ثباتی در هویت فرد و جامعه تأکید می‌شود. بایدها و نبایدها از منظر پست‌مدرنیسم ثابت نمی‌مانند، بلکه ممکن است بسته به خواست فرد و عرف در نوسان باشند، به گونه‌ای که باید و نباید امروز، نباید و باید فرداست. نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم چنین وانمود می‌کنند که این ایده که «هیچ استاندارد معین و مشخص در مورد باورها وجود ندارد» مطلبی است که از بسیاری از منابع به دست می‌آید. (جنکینز، ۱۳۸۷، ۱۶۷)

پست‌مدرنیسم حوزه دشواری است. از آنجا که پست‌مدرنیست‌ها قائل به وجود چیزی ثابت یا معتبر و قابل اعتماد نیستند، این امر موجب به مخاطره افتادن انواع تلاش‌هایی می‌گردد که آنان ممکن است به منظور تعریف چیزی صورت دهند که آن را بخشی از آن وضعیت مذکور تلقی می‌کنند. در حالی که برخی از شارحان این نحله در وجود چنین وضعیتی تردید روا داشته‌اند. (همان، ۱۶۶)

همانگونه که می‌دانیم لیوتار تمرکز خود را بر مفهوم «مرگ رویدادها» نهاده است. آنها با تردید و تشکیک بر هر آنچه تاکنون مبنای برداشت ما از تاریخ جهانی و بشری است، صورتی نوین را نشان می‌دهند؛ اما تردیدهای آنها گاهی آدمی را به یاد ابهام‌آفرینی‌های از جنس دکارت می‌اندازد تا در کلیت آن ایده تردیدهایی روا دارد، زیرا نمی‌توان بنیاد کل این اندیشه را بر تردید نهاد، چه آنکه خود آن فرضیه درگیر دیالکتیک نوگرایی و ناپیوستگی می‌شود؛ در حالی که اندیشمندان قرن هجدهمی به ما مرگ خداوند را اعلام می‌دارند، در پایانه‌های قرن بیستم، تردید افکنی‌های بنیادینی درباره باور سکولار ارزش‌های غربی آغازیدن گرفته است. همه آن تصویرهایی که درباره تاریخ باستان، بین‌النهرین، چین، مصر، ایران و البته یونان صورت گرفته بود با تانی همراه است. نگاه به تاریخ قرون وسطی با تردیدهایی روبرو شده است. اینکه از کجا معلوم که تاریخ‌نگاران پرسودای عصر بورژوازی، پس از انقلاب فرانسه، ما را با رویدادهایی مواجهه نداده باشند که در صحت آنها باید تردید روا داشت! اینکه کار امروز ما به سان ساده‌انگاری‌های اشیپینگلر نماند و فردایمان را با نوعی از اندیشه «سقوط غربی» همراه نسازد؟ در تمام این قرن شاهد تحقیر برداشت‌های سرمایه‌داری از تاریخ بوده‌ایم؛ دیگر نه مارکسیسم و نه لیبرالیسم نمی‌تواند محل اتکا باشد. در این میان مهم آن نبود که فیلسوفان و متفکران موضوعی را حل کنند و امور غامض را سهل نمایند. مساله مهمتری در میان بود. اینکه مهمترین کارکرد فیلسوف، طرح پرسش‌های کلیدی و مهم است. (Stanford, ۱۹۹۸: ۱). یا تعبیری که گردا لرنر از آن با عنوان "مورخ حرفه‌ای" یاد می‌کند. (Lerner, ۱۹۹۷: ۱۲۲) این مورخ نه می‌تواند خود را در چنبره‌های ایدئولوژیک گرفتار نماید و نه حق و امکان دارد که به تفسیری انکارگرایانه و متفرعانه در باور احساس بی‌نیازی به مدارک گرفتار شود. تاریخ‌نگار مدرن به دنبال درک درست از رویدادهای تاریخی است تا در یابد واقعاً در گذشته چه اتفاقی افتاده است. مورخ در این فرایند یک بخش را کشف و مورخ دیگر قطعه دیگر پازل را فراهم می‌آورد. اینکه کدام رویداد در زمان خود روی نداده یا چه درکی از آن حادثه نادرست دیده شده بود. جوزف ناتولی تأکید

دارد تا به ما یادآور شود که مورخ پست مدرن به دنبال این سوالات و ظرایف نیست. گویا اصلاً این رویدادها برایش اهمیتی ندارند. آنها دنبال درک عمومی تر و روشنتری از تاریخ هستند. (Natoli, ۱۹۹۷: ۱۶۵) هرچند یادمان باشد که پست مدرنها، واقعیتها در گذشته را منکر نمی شوند، بلکه نحوه رویکرد به رویدادها و مبانی ارزشی تحلیل و تفسیر آنها را مورد ارزیابی و تجدید نظر قرار می دهند. (Ibid: ۱۶۳) اما یادمان باشد این نویسندگان پست مدرن هستند که اهمیت جهان بینی غربی در تحلیل تاریخی را به سخره می گیرند. از تاریخ سیاهان می گویند، از سلطه ای که مردان بر زنان داشتند و فمینیسم در نگارش را ترغیب می کنند. یا از تاریخ اعراب و مجادلاتشان با اسرائیل دفاع می کنند، از تاریخ ملل مغلوب در برابر ملل فاتح حرف می زنند، که این هم البته امر کوچکی نیست.

نیهیلیسم و پست مدرنیسم

موضوع دیگری که نظر برخی از متفکران را به خود جلب کرده، ظهور و بسط نگره نیهیلیستی^{۳۳} در عصر مدرن است. این حقیقت که هیچ ارزش مطلق در دوران ما وجود ندارد و اندیشه‌های هرمنوتیکی امکان مانور بیشتر بر داده‌های پیشین را فرا روی آدمی می نهند، پیوند میان این پوچگرایی فلسفی با برخی انگاره‌های پست-مدرنیستی را فراهم می آورد.

گذار از مدرنیسم به پست مدرنیسم، معنای وجود و بازی‌های متکثر و پیچیده است که خواندن را میسر می سازد. به عبارت دیگر هر نوع از خواندن، یک بازی از طرف متن و فرد است. پست مدرنیسم در واقع همین تکثر بازی‌هایی است که فرد و متن را در خود جای می دهد؛ بنابراین تجلی نیهیلیسم در پست مدرنیسم باعث استغنائی فرد شده و نوعی جدید از فردیت را مطرح می سازد. خواندن نیز به همین روال متکثر می گردد. در تنوع خواندن است که فرد و فردیت رشد می کند. در واقع در پست مدرنیسم چیزی جز متن وجود ندارد، از این رو آنچه که باقی می ماند فقط تعبیر است. لازمه انتخاب شدن جهان نوعی فردگرایی بوده است. تنها در دنیای فردگرایی است که پست مدرنیسم معنای واقعی خود را می یابد. آگاهی نیز در اینجا لزوماً در بعد استعلایی خود مطرح نمی شود، بلکه آگاهی نیز بخشی از این بازی جهان با فرد است که به اشکال گوناگون و متفاوت در می آید؛ به عبارتی موقعیت ممتاز انسانی به کنار رفته است و آگاهی نیز چونان بخش دیگری از این گفت و گوی انسان و جهان است. بدین ترتیب پست مدرنیسم روح جدید نیهیلیسم است. با اینکه درباره ارتباط میان پست مدرنیسم و نیهیلیسم سخن بسیار گفته می شود، اما معنای کامل چنین ارتباطی به ندرت مورد دقت قرار

^{۳۳} - Nihilism پوچ گرایی یا نیهیلیسم برگرفته از nihil لاتین به معنای هیچ یک دکترین فلسفی است که زندگی را بدون معنا و هدف خارجی یا ارزش اخلاقی درونی می داند. نیهیلیسم نخستین بار در قرن نوزدهم روسیه و در اوایل دوران حکومت الکساندر دوم به وجود آمد و گسترش یافت. اولین بار ایوان تورگینف بود که در رمان مشهور پدران و پسران این واژه را از طریق شخصیت بازاروف نیهیلیست مشهور کرد.

گرفته است. جیانی واتیمو^{۲۴}، فیلسوف معاصر ایتالیایی، از معدود فیلسوفانی است که در تشریح این ارتباط کارهای زیادی کرده است. واتیمو با این استدلال که برای فهم دقیق مفهوم پست مدرن، باید به سرنوشت نیهیلیستی غرب نیز توجه نمود، ربط نظریه نیهیلیسم نیچه^{۲۵} را به دوره پست مدرن نتیجه گیری می کند. پست مدرنیسم به عنوان یک روش تفکر، غالباً به نیهیلیستی بودن متهم می شود و پست مدرنیته نیز غالباً به عنوان وضعیت نیهیلیستی جامعه در نظر گرفته می شود. با این حال، تحلیلی ژرف بینانه درباره ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن ندرتاً مطرح می شود و خود پست مدرنیست ها نیز به ندرت به این اتهام پاسخ می دهند. البته در این گفتمان، کارهای جیانی واتیمو یک استثناست که به طور همه جانبه ای به موضوع ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن پرداخته است. قطعی ترین شکل نظریه نیهیلیسم به عنوان یک مفهوم فلسفی توسط نیچه مطرح شده است. از نظر وی، نیهیلیسم، انکار ریشه ای ارزش، معنا و مطلوبیت است. تفکر نیهیلیستی دارای نمودهای هستی شناختی، معرفت شناختی، وجودی، اخلاقی و سیاسی است. نیهیلیسم افراطی غالباً تفکری شبیه نسبت باوری عوامانه است که در آن هیچ معیاری برای برگزیدن یک ارزش، دعوی علمی، یا برگزیدن یک روش وجود ندارد. این ناتوانی نیهیلیستی معمولاً با احساس یأس، نابودکنندگی تصادفی و آرزوی نیستی همراه است. در افراطی ترین شکل وجودی خود، نیهیلیسم نفی حیات به دلیل پوچی ظاهری آن است. برای نیچه، خودکشی فعل نیهیلیسم است. نیهیلیسم یک حالت وجودی و روان شناختی است که یک فرد می تواند تجربه کند؛ در عین حال نیز دردناک است و معمولاً از نظر تاریخی به عنوان بازشناختی از یک بیماری در یک جامعه در دوره ای خاص از تاریخ در نظر گرفته می شود. حمله نیچه به مفاهیمی چون ایجادگرایی^{۲۶}، فکر جهانی و از همه مهمتر متافیزیک، مبنای مهم نگره پست مدرن را شکل می دهد. (Best, ۱۹۹۷: ۷) نیهیلیسم نشان دهنده بیماری، نابودی، تباهی و افول غرب است. علاوه بر این، در حالی که ممکن است پست مدرنیسم از لحاظ تاریخی به عنوان نظریه ای با ویژگی های خاص در نظر گرفته شود، غالباً نیهیلیسم از نظر تاریخی به عنوان توصیفی نظری و پاسخی برای وضعیت کنونی پیشرفته ترین جوامع از نظر فناوری (که پست مدرنیته خوانده می شود) در نظر گرفته می شود. (Ibid: ۱۰). این گفتمان نیهیلیسم در مدرنیته آغاز شد و به طور کلی، در تدوین کلاسیک آن، شناساگر بیماری های خاص مدرنیته و واکنشی در برابر آن است. حال پرسش این است که نیهیلیسم چگونه با پست مدرنیته ارتباط پیدا می کند؟ نیهیلیسم در پست مدرنیته چه جایگاهی دارد؟ قاعدتاً، نظریه

^{۲۴} - Gianni Vattimo پروفیسور جیانی واتیمو فیلسوف و نویسنده ایتالیایی است که از شاگردان هانس گنورگ گادامر و کارل لوویت در هایدلبرگ بوده و از اندیشمندان برجسته سنت هرمنوتیکی است. وی به پیروی از نیچه با تکیه بر مفاهیمی چون نیست انگاری به مثابه حقیقت تاریخ بر ایده رفع توهم و رستگاری انسان تأکید می کند. در نگاه وی تاریخ فرایندی است که در طی آن بشر همواره به سوی عدم خشونت و رهایی از توهم نزدیک می شود. از جمله آثار وی می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: مسئولیت فیلسوف، هنر و طلب حقیقت پس از مسیحیت، نیست انگاری و رستگاری، گفتگو با نیچه، و رای تفسیر، باور، پایان مدرنیته: نیست انگاری و هرمنوتیک در فرهنگ پست مدرن.
^{۲۵} - Friedrich Nietzsche (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) فیلسوف آلمانی.

^{۲۶} - Foundationalism.

نیهیلیسم که به عنوان سبب‌یاب مدرنیته و مدرنیسم بسط یافت، اگر قرار است در پست‌مدرنیسم به کار رود، باید دستخوش دگرگونی شود؛ یعنی اگر نیهیلیسم برای شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی مطرح شود و اگر آن شرایط به طور قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده‌اند (بین مدرنیته و پست‌مدرنیته)، بنابراین باید انتظار داشته باشیم که تشخیص‌گری نیهیلیسم نیز دستخوش تغییر شود؛ به بیانی دیگر، نیهیلیستی بودن پست‌مدرنیته با نیهیلیستی بودن مدرنیته متفاوت است. با اینکه این موضوع بسیار آشکار است، ولی توجه به این حقیقت که نخستین نظریه‌پرداز نیهیلیسم در مدرنیته - فردریش نیچه - یکی از پیشگامان نظریه‌ی پست‌مدرن در سنت فلسفی نیز هست، موضوع را پیچیده‌تر می‌کند. این مطلب بدین معناست که تفکر نیچه، روی هم رفته دایره گسترده‌تری را از آنچه ممکن است پست‌مدرن خوانده شود شامل می‌شود و نیز گویای آن است که نظریه مدرنیته وی تا اندازه‌ای پیش‌گویی پست‌مدرنیته است. از این رو شرح نیهیلیسم پست‌مدرن، بر اساس نیهیلیسم مدرن، صرفاً مقایسه نیهیلیسم‌ها با نظریه‌های کاملاً متفاوت اجتماعی و مقوله‌های فکری نیست. البته نباید چنین نتیجه‌گیری کنیم که چون نظریه نیهیلیسم نیچه برای توصیف و پاسخ نیهیلیسم در شرایط پست‌مدرن کاملاً مناسب است، این تشریح عملی نیست و فایده‌ای هم ندارد. نیچه اندیشه‌گری پیچیده است و از نظریه نیهیلیسم وی (همانند تمامی نظریه‌های وی) می‌توان تفسیرها و برداشت‌های متعددی کرد. می‌توان از نیچه برداشت مدرنیستی کرد. علاوه بر آن، تنها به دلیل تفسیرها و برداشت‌های پست‌مدرن از آرای اوست که برای بحث درباره نیهیلیسم در پست‌مدرنیته مناسب به نظر می‌رسند. بنابراین، شرح نیهیلیسم مدرن و پست‌مدرن تا اندازه‌ای شرح تفسیرهای پست‌مدرنی از نیهیلیسم نیچه‌ای است. شاید بر این اساس بتوان درک روشنتری از تلاش دریدا برای نشان دادن متافیزیک در جایگاه واقعی خود به دست داد. او تداوم گر اندیشه‌های هایدگر بود. (Skirbekk, ۲۰۰۷: ۴۶۳) وی در تداوم سنت هایدگری - که مهمترین نقش را در معرفی نیچه به جهان جدید داشت، (Beistegui, ۱۹۹۸: ۶۸) تلاش می‌کند یک نظریه انتقادی درباره علم‌گرایی غربی^{۲۷}، مناسبات استعماری، تعارضات درون و بیرون متنی^{۲۸}، ارائه دهد. (Skirbekk, ۲۰۰۷: ۴۶۴) اما تاثیر نیچه و البته هایدگر بر نگره پست‌مدرنی، گاهی تعارضاتی را به ذهن متبادر می‌سازد. هم نیچه و هم هایدگر از اهمیت و نقش "قدرت" در تاریخ زندگی انسانی آگاه بودند. آنها هر چند با طرح نیهیلیسم بنیانهای قطعیت‌انگاری کلاسیک را نادیده می‌انگاشتند، اما از تفسیری دفاع می‌کردند که در بهترین حالت موجب استقرار دولتهای راست می‌شد. - این بحث هر چند در اینجا محل تانی ندارد - هایدگر که برخی از دست‌نوشته‌های نیچه را با عنوان خواست قدرت^{۲۹} در سال ۱۹۳۶ منتشر کرد، در بهترین زمان ممکن برای اروپا این امکان را فراهم آورد تا نیچه را مجدداً رویت نمایند (Beistegui, ۱۹۹۸: ۶۸) اما این تنها

^{۲۷} - Western Scientization.

^{۲۸} - Contradiction in the text.

^{۲۹} - The Will of Power.

هایدگر نبود که تحت تاثیر این الهامات قرار گرفت، بعدها همه نویسندگان پست مدرن از جمله فوکو، دریدا، لیوتار، رورتی در چنین حالتی قرار داشتند. (Best, 1997: 9) ریچارد رورتی، سنت دریدا در باب بازشناسی متافیزیک رابرتتافت و به تفسیر افلاطونی و مسیحیت حمله کرد. (Ibid: 10) از دیگر متفکران جدید که در این باب سخن رانده است می توان از واتیمو^{۳۰} متفکر ایتالیایی یاد کرد. از نظر واتیمو، نیهیلیسم نیچه‌ای تنها تئوری و حتی مناسب‌ترین تئوری نیهیلیسم پست مدرن نیست، اما در روشن کردن ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن مفید است. مقایسه نیچه پست مدرن از نگاه واتیمو و تفسیر مدرنیستی، بعضی ویژگی‌های کلی تغییر پست-مدرنی نظریه نیهیلیسم را نشان می‌دهد. این ویژگیها عبارتند از:

الف- اینکه امروزه نیهیلیسم را نمی‌توان به عنوان یک تاریخ یکسویه در نظر گرفت. ب- از سوی دیگر چیرگی ساده نیهیلیسم که به عنوان عصری جدید یا بنیانی تازه در نظر گرفته می‌شود، نمی‌تواند پاسخی مناسب باشد. نیهیلیسم در نمود پست مدرنی آن، نیهیلیسم کامل است. چیرگی بر جنبه‌های منفی نیهیلیسم، غالب شدن بر خود نیهیلیسم نیست، بلکه واتیمو، جامعه پست مدرن را نمی‌تواند به تغییر موضع در برابر آن بینگارد. بر اساس این تحلیل، چون تاریخ پایان یافته است و غرب، میدان را برای معنای تاریخی از دست داده است. تکثیر پلورالیزمی دیگر شناخت‌ها، عقاید و ارزش‌ها، با فروپاشی همه معانی مشترک و ارزش‌ها مصادف بوده است.^{۳۱} مشخصه پست مدرنیته معمولاً تجزیه جامعه به شکل‌های متعدد و ناهم‌ساز زندگی است. این تجزیه بدین معنی است که هیچ تک فراوایتی نمی‌تواند حقیقت اجتماعی را به صورت کامل تشریح کند، از جمله فراوایت‌های تاریخ که تلاش می‌کنند تغییرات جامعه را به عنوان بخشی از یک داستان دنباله‌دار درباره معنی پست مدرنیته بشناسانند. اگر این مفهوم کلاً یک معنا داشته باشد، باید آنرا در چهارچوب «پایان تاریخ» توصیف کرد. بر اساس نظریات واتیمو، مدرنیته با مفهوم پیشرفت مشخص می‌شود، مفهومی که متکی بر نگاهی یک سویه به تاریخ است. یعنی اگر ما هدفی را فرض می‌کنیم - مثل هدف رهایی عصر روشنگری - که به نظر ما بشر در این مسیر پیشرفت خواهد کرد، کل تاریخ را در ارتباط با این هدف می‌بینیم. ما یک سویه به تاریخ نگاه کرده‌ایم که جامعه در امتداد آن، در بستر زمان حرکت می‌کند. در مدرنیته، مدرن شدن خود یک ارزش است، به معنی چیره شدن بر سنت و آن را پشت سر گذاشتن و حرکت در مسیر هدف. بر اساس نظریات واتیمو، مدرنیته زمانی که ما دیگر قادر به نگاه یک سویه به تاریخ نباشیم به پایان می‌رسد. وی معتقد است که چنین چیزی در واقع رخ داده

^{۳۰}-Gianni Vattimo.

^{۳۱}- در این بخش از نوشته های جیانی واتیمو که حمید پشثوان آن را ترجمه کرده و مقاله ای در این باب در سایت باشگاه اندیشه نوشته و همچنین از مقاله مرتضی شیرودی بهره برده ام.

است و ظهور پست مدرنیته را پایه‌گذاری کرده است. از نظر واتیمو، نقطه اشتراک نظریه‌های پست مدرن، پایان تاریخ، یعنی پایان تاریخ یک سویه است. حال پرسش این است که چرا تاریخ پایان یافته؟ واتیمو در این باره سه دلیل کلی را شناسایی می‌کند نخست آنکه در قرن‌های ۱۹ و ۲۰، تاریخ یک سویه به شکل ایدئولوژیکی عرضه شده‌اند؛ یعنی یک نگاه گرایش دار گزینشی درباره تاریخ که آشکارا در خدمت مقاصد سیاسی گروه محدودی، به هزینه دیگران بوده است. (جنکینز، ۱۳۸۱، ۱۶۸). با این همه گویا عصر تفسیرهای اطلاق گرایانه درباره تاریخ استعمار، تاریخ بردگان، تاریخ زنان و تاریخ مذاهب به پایان رسیده است. حتی نگرش مارکسیستی درباره ارزش طبقه کارگر نمودی ندارد. اینک مدت‌های مدیدی است که ماشین جای کارگران را گرفته و اخراج‌ها و تعدیل‌های گسترده، هیچ مقاومتی را برای اعتلای پرولتاریا فراهم نمی‌آورد. سوسیالیسم برای بسیاری از ملت‌ها، به جای آنکه بهشتی بر زمین بیافریند، جهنمی مخوف فراهم آورد. همانگونه که دیگر نگره‌های ایدئولوژیک نیز چون فاشیسم و نازیسم و بنیادگرایی در اشکال گوناگونش به همان سرنوشت مبتلا شدند. دکان نگره‌های مطلق و حقیقت‌یاب تعطیل شده است. حتی جهان سرمایه‌داری در ۱۰ سال اخیر با دسته‌ای از بحران‌ها روبرو شده که نمی‌توان به روشنی دورنمایی برای آن فراهم دید. در اینجا خوب است از زکی لیدی نویسنده معاصر آمریکایی تعبیر "پایان پیوند طولانی قدرت و ایدئولوژی" را بر این دوران نهاد. (Laidi, ۱۹۹۸: ۱). البته این گفته بدان معنا نیست که منتقدان دمکراسی بیان می‌کنند و دلشان به نابودی آن خوش است. جهان سرمایه‌دای به دلیل بهره‌بری از دمکراسی و انتخابات آزاد و آزادی رسانه امکان برون رفت از دل خود را پیدا می‌کند، زیرا دمکراسی‌ها بهترین نظام‌های بد در زندگی بشر هستند و نمی‌توان بدیلی برایشان سراغ گرفت. فلاسفه تاریخ و نیز تاریخ نگاران، دریافته‌اند که یک سونگری به تاریخ که پشتوانه پیشرفت مدرن است، تنها نمایشگر تاریخ انسان اروپایی است. از دیدگاه‌های گوناگونی می‌توان تاریخ را نگاشت و بر یک روایت پای فشرد؛ برای نمونه، در تاریخ از نگاه غربیان، رشد عقلی، توجیه‌کننده استعمار کشورهای بوده است که در آنها مردمان به ظاهر کم‌خردتر ساکن بوده‌اند. ایدئولوژی چنین تاریخی، به اسارت گرفتن، بردگی و مردم‌کشی نژادهای فرودست را حمایت می‌کند.

دوم آنکه، پایان امپریالیسم و استعمارگری اروپایی از جمله مواردی هستند که موجبات شکست تاریخ یکسونگر را فراهم آورده‌اند. انسان‌های اسیر شده طغیان کرده‌اند و بر بازگویی داستان‌شان اصرار دارند و این امر ما را متوجه می‌سازد که داستان‌های دیگری نیز وجود دارند و ایدئولوژی پیشرفت به طور جدی متهم به دست داشتن در ظلم و خشونت‌ورزی شده است.

سوم آنکه، از نظر واتیمو، معنای پست مدرنیته با این حقیقت مرتبط است که ما در جامعه‌ای از ارتباطات گسترده یا رسانه‌های خبری زندگی می‌کنیم. برخلاف پیش‌بینی آدورنو^{۳۲} که رسانه‌های خبری ما را به یک جامعه کاملاً همگن سوق می‌دهند.

یکی از مغشوش‌ترین جنبه‌های بحث پیرامون پست مدرنیسم این است که کسانی که جامعه معاصر را پسامدرن می‌دانند لزوماً خود را در چارچوب مناسبات «چرخش پسامدرن» قرار نمی‌دهند؛ بالعکس، جامعه‌شناسان فرض را بر این می‌گذارند که پسا مدرنیته را تنها می‌توان از خارج آن تئوریزه نمود و نه، به زعم آنها، از طریق وارد شدن در نسبی‌گرایی و پوچ‌گرایی پسامدرنیسم به عنوان یک شیوه تفکر. (نش، ۱۳۸۰، ۲۸۳)

برای مثال، زیگمونت باومن یکی از برجسته‌ترین متفکران این اندیشه است که تلاش کرد تا دست به تأسیس جامعه‌شناسی پسامدرنیته بزند. از نظر او پسامدرنیسم فرهنگ پسامدرنیسم است و به این ترتیب ویژگی آن شکاکیت در مورد حقایق غایی، اعتقاد به وابستگی ارزش‌ها به دیدگاه افراد و ابهام و عدم قطعیت معناها می‌باشد. (نش، ۱۳۸۰، ۲۷۳). او استدلال می‌کند که وظیفه جامعه‌شناسی این است که به جای پذیرش شکاکیت پسامدرن در قبال فراروایت‌ها، این فرهنگ را به عنوان یک کل تحلیل کند و پیوندش را با ساختارهای اجتماعی که آن را بنا نهاده اند، درک نماید. (همان، ۲۷۴) هرچند این نگره نیز بحث‌هایی را به دنبال داشته است؛ در حالی که نظریه‌پردازان پسامدرن به رشد و گسترش فرهنگ اتکا می‌کنند، ارتقا این فرهنگ فردی فرآیندی است که نهایتاً جامعه به تعبیر کومار^{۳۳} باید به آن تن دهد. آنگاه این خود به تنازع جدیدی بدل می‌شود و پست‌مدرنیسم را با همان ابهامات و تردیدهایی مواجه می‌کند که مارکس و مارکسیست‌ها را با آن مواجه ساخت؛ زیرا در عین امیدواری به ارتقا فرهنگی، بدبینی و تردیدآفرینی و تشکیک امکان ارتقا آنرا را ناممکن می‌سازد. شاید همین عامل را بتوان یکی از دلایل رشد نیهیلیسم در اندیشه پست‌مدرن دانست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش گردید تا فهم روشنی از پست مدرنیسم ارائه شود. این تلقی که ظهور پست مدرنیسم به معنای پایان عصر مدرنیته است چندان با واقعیت‌های فلسفی و ادراکات مطروحه سازگاری ندارد. پست مدرنیسم

^{۳۲} - Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno (۱۹۰۳-۱۹۶۹) تئودور لودویگ ویزنگروند آدورنو از نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت.
^{۳۳} - Kumar.

هرچند در تلاش است تا جهان فرامدرنیته را نمایندگی کند، خود از بستر مدرنیته سربرآورده است. پست مدرنیسم ادامه اندیشه مدرن است. بدون درک مدرنیته و فهم آن امکان ورود به این جهان میسر نیست. هرچند پست مدرنیسم مدیون مکتب فکری آمریکایی است اما خاستگاهی تاریخی و فلسفی در فرانسه دارد. گویا سنت سخره انگاری انتلکتوئلیته فرانسوی در قرن بیستم خود را به رخ می کشد تا همه چیز را به سخره گیرد، اما جهان واقعیتهای تاریخی و فلسفی با این نحوه تعریف جهان در تعارض است. بی تردید پست مدرنیسم با اقبال فراوانی روبرو شده است اما اینکه فرض کنیم وارد جهان فراصنعتی شده ایم و مدرنیته را باید در تاریخ جست، چندان با عرصه واقعی اندیشه های امروزی نمی خواند. گویا ناچاریم به جای رئالیته دیدن پست مدرنیسم تنها به ایده آلیسم فلسفی و تاریخی آن دل خوش کنیم.

به طور مثال می توان به میشل فوکو اشاره داشت. او سعی کرد با این نگره به موضوعات مختلفی چون زنان، خانواده، سیاهان، حقوق بشر، اعدام و مجازات، دیوانگی، سکس و علوم انسانی پردازد فارغ از آنکه بتوان میراث او را نقطه کمال پست مدرنیسم ارزیابی کرد همه تلاشهای او، بودریا و لیوتارنیل به کلان روایتها بود. این فراروایت نگری هرچند در دل خود موید گامی فلسفی است، اما توان محدودی در پرسش های جزئی انسانی که ماده های شاکله تاریخ هستند را دارا می باشد. موضوعاتی مانند سرشت و سرنوشت جامعه صنعتی و چگونگی پایان ابرروایتها در باره تاریخ انسان از این دسته اند.

مورخ امروزی حق ندارد گرفتار موهوم گرایی ایدئولوژیک باشد. اما نمی تواند همچون فیلسوفان اتوپیک چشمان خود را بر روش های درست تحقیق و نقش کلیدی رویدادها و ارزیابی دقیق از شواهد و اسناد ببندد. در این مقاله دریافته ایم که پست مدرنیسم بیش از هر اندیشه معاصر ریشه های خود را در پوچی انگاری قرن هیجدهمی دنبال می کند. همگان از تاثیر افکار و آرا نیچه بر این نگره فلسفی آگاهی دارند. نگرش قدرت محور نیچه و انکار ارزش انگاری ذاتی اقدامات بشر، تاریخ بی رحمی را رقم می زند که وقتی به ولنگاری و پوچ انگاری فلسفی قرن بیستم پیوند خورد، هرچند در هدم ارزش های رایج توفیق داشته، اما آدمی را در زمین و آسمان رها کرده است. لذا برای فهم بهتر اندیشه های پست مدرن، بهتر است در ابتدا آراء نیچه در باب نیهیلیسم را دریابیم، همانگونه که در مقاله توضیح داده شد، بازبینی واتیمو از این مناسبات می تواند رهگشا باشد. واتیمو نشان می دهد که هرچند نیهیلیسم در معرفی و درک پست مدرنیسم مفید است، اما اسیر همان فرارویدادنگری می شود که برای انکارش آمده است.

درک این حقیقت که واقعیتهای محتوم تاریخی و اجتماعی در هر حادثه و رویدادی می تواند طعم و بوی خود را داشته باشد. انسان ها به دلیل سنت ذاتی خویش اسیر سرنوشت نیستند. در هر لحظه امکان اقدامی فراتر از جباریت تاریخی را دارا می باشند.

کتابشناسی

۱- جنکینز، کیت. (۱۳۸۷). *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: آگاه.

۲- ساراپ، مادن. (۱۳۸۲). *راهنمایی مقدماتی بر ساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه محمد رضا تاجیک، تهران: نشر نی.

۳- فیتز پتریک، تونی. (۱۳۸۱). *نظریه رفاه-سیاست اجتماعی چیست؟*، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: گام نو.

۴- گیبینز، جان آر. (۱۳۸۱). *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.

۵- نش، کیت. (۱۳۸۰). *جامعه شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.

۶- Andrew, Uduigwomen, ۲۰۰۵, Philosophical objections to the knowability of truth: Answering Postmodernism, Quodlibet Journal, Vol.۷, No.۲.

۷- Audi, Robert, ۱۹۹۷, The Cambridge Dictionary of Philosophy, Second edition, Cambridge press, London.

۸- Best, Steven & Douglas Kellner, ۱۹۹۷, The Postmodern Turn In Philosophy: Theoretical Provocations And Normative. Deficits, www, gesis, ucla, edu/faculty. Kellner.

۹- Bistegui, Miguel De, ۱۹۹۸, *Hidegger&The Political Distopias*, routledge, London.

۱۰- Burns, Robert M & Hugh Rayment –Pickard, ۲۰۰۰, Philosophy of History; From Enlightenment To Postmodernism, Blackwell, London.

۱۱- Dnevnik, Joseph, John T. Sanders, ۱۹۹۶, *Debating The State Of Philosophy*, praeger, London.

۱۲- Laidi, Zaki, ۱۹۹۸, *A World Without Meaning: The Crises of Meaning In International Politics*, Translated By June Burnham and Jenny coulou, Routledge, London.

- ١٣- Lerner, Gerda, ١٩٩٧, Why History Matter? Life and Thought, Oxford press,
NewYork.
- ١٤- Natoli, Joseph, ١٩٩٧, A Primer To Postmodernity,Blackwell,London.
- ١٥- Skirbekk, Gunnar, & Nils Gilje, ٢٠٠٧, A HISTORY OF WESTERN
THOUGHT, Routledge, London &NewYork.
- ١٦- Stanford, Michael, ١٩٩٨, An Introduction to the Philosophy Of History,
Blackwell Published.